

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

آیات و روایاتی که بر وجود منصب تشریع برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در کنار منصب نبوت، حکومت، قضاوت و بیان احکام داشت را بیان کردیم؛ این ادله می گویند ایشان در رابطه با کلیه احکام مقام تبیین و ابلاغ، و نسبت به پاره‌ای از احکام منصب تشریع استقلالی را داشتند.

بنابر آنچه در روایات آمده بود منصب تشریع به برکت آن قوه قدسیه الهیه که سبب می شد ایشان بتواند ملاکات احکام را به همان ملاکی که نزد خدای تبارک و تعالی است اعم از وجوب، استحباب، کراهت و حرمت را درک کرده و لذا بتواند احکام زیادی (مثل حدیث مناهی یا روایاتی از قبیل لاضرر و لاضرار در معاملات) را جعل کند. در نتیجه انحصار تشریعات پیامبر در فرض النبی صحیح نیست.

در مرحله بعد با همین ادله معتبر یا از راههای دیگر مثل ضمیمه کردن روایاتی که ائمه فرمودند «ما فوض إلى النبی فهو مفوض إلینا» مقام تشریع برای ایشان هم ثابت می شود یعنی خداوند متعال منشأ جعل حکم و تشریع (درک ملاکات) را در اختیار ائمه هم قرار داده لذا اینها هم صلاحیت برای تشریع داشتند و در موارد زیادی تشریع هم کردند.

در نتیجه این که در برخی روایات وارد شده که امام صادق (علیه السلام) فرمود حدیثی حدیث اُبی و حدیث اُبی حدیث جدّی، و حدیث جدّی حدیث عن الحسنین علیه السلام و حدیث الحسنین حدیث عن الحسن و حدیث الحسن حدیث عن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و هو حدیث عن رسول الله و هو حدیث عن الله به این معنا نیست که آنچه امام صادق علیه السلام گفته از پدرش شنیده و پدرش از پدراناش تا برسد به امیرالمؤمنین و پیامبر و عن الله چون این معنا عادتاً مقداری استبعاد دارد یعنی باید بگوئیم امام باقر یا امام صادق تمام روایاتشان را از امام سجاد، ایشان هم تمامی این روایات را از امام حسین و... شنیده‌اند.

در این قبیل تعابیر باید بگوئیم امام می فرماید اگر این سوال از پدرم و اجدادم تا برسد به خداوند متعال هم می شد آن‌ها هم همین جواب را می دادند مثل این که کسی از شخصی که شاگرد استادی است سؤالی بپرسد و او بگوید جواب من، جواب استاد من هم هست، یعنی اگر همین سؤال را از استادم هم بپرسید همین را جواب می دهد.

وجود تنافی بین آیات سوره نجم و مدعا

تا اینجا مدعای ما این شد که پیامبر و ائمه (علیهم السلام) نه تنها مبین کلیه احکام هستند بلکه نسبت به برخی احکام منصب

تشریع هم دارند. شاید کسی بگوید خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^[1] و این آیه در تنافی با مدعای شماسست چون خداوند می‌فرماید پیامبر هر چه می‌گوید وحی است در حالی که شما می‌گوئید برخی سخنان پیامبر که حکم تشریع دارد از جانب خودش است. البته اگر مبنای مبین بودن پیامبر را قبول کردیم، این آیات با آن مقام کاملاً سازگاری دارد.^[2]

برای روشن شدن اشکال باید بگوئیم، شاید به دو فقره از آیات شریفه بتوان علیه مدعای ما استدلال کرد:

الف- ما ينطق عن الهوى: مسلماً این فقره هیچ منافاتی با مدعای ما ندارد چون تشریع پیامبر به میل نفسانی نبوده چون تشریع واجبات، محرمات، مکروهات و... به سبب قوه الهیه‌ای بوده که سبب می‌شده پیامبر «کان مسدداً، موقفاً، مؤیداً بروح القدس» باشد.

ضمن این‌که وجود قوه قدسیه در تمام آنات و لحظات بوده و تنها مختص به زمان نزول وحی نبوده‌است. به بیان دیگر چون پیامبر به برکت قوه قدسیه تشریع کرده پس لا ینطق عن الهوى. بلا تشبیه اگر حاکم اسلامی (ولی فقیه) روی مصلحتی حکمی را صادر کرد، نمی‌توانیم بگوئیم این حکم صدر عن الهوى چون این حکم روی مصلحتی برای جامعه اسلامی صادر شده‌است.

ب- إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى: در مرجع ضمیر «هو» سه احتمال وجود دارد:

1- مرجع ضمیر، نطق معین است یعنی این‌که پیامبر امیرالمومنین را به جانشینی خود منصوب کردند از روی هوی نبوده‌است چون صدر آیات درباره مسئله ولایت است.

2- مرجع ضمیر، قرآن باشد یعنی آنچه پیامبر به عنوان قرآن می‌فرماید، فقط وحی است و چیزی غیر از آن نیست.

طبق این دو احتمال آیه منافاتی با مدعای ما ندارد.

3- مرجع ضمیر، «ما ینطق» باشد و شامل کلیه چیزهایی شود که پیامبر می‌فرماید یعنی تمام کلمات پیامبر فقط وحی است و غیر از آن چیزی نیست.

این احتمال اولاً از جهت ادبی درست نیست چون ما، مای مصدریه نیست بلکه مای نافیه است و ثانیاً برداشت نطق کلی از آیه خلاف ظاهر است چون برداشت معنای کلی در جایی است که هیچ راهی نداشته باشیم در حالی‌که این مورد چنین نیست و احتمال اول و دوم ظاهر ظاهر است. البته نمی‌گوئیم این احتمال کلاً منتفی بلکه می‌گوئیم دو احتمال دیگر (البته احتمال دوم هم مقداری خلاف ظاهر است) نسبت به این احتمال اقرب است.

صرف نظر از این دو اشکال می‌گوئیم سلماً ضمیر به مطلق نطق پیامبر می‌خورد یعنی نطق پیامبر «لیس إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» ولی ما در کلمه وحی تصرف می‌کنیم و می‌گوئیم در مسئله تشریع همین که پیامبر کان مسدداً مؤیداً موقفاً باشد از مصادیق وحی است لذا خداوند می‌فرماید «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»^[3] که در تفاسیر این تعبیر را به جبرائیل معنا کرده اند.^[4]

در توضیح باید بگوئیم گاهی اوقات اطلاق وحی در خصوص مسائلی است که از جانب جبرائیل و به عنوان القرآن آورده می‌شود که در قرآن کریم خداوند می‌فرماید «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ»^[5] در این آیه کلمه وحی در مقابل من وراء حجاب و شق سوم قرار گرفته اما در آیه محل

بحث همه‌اش مربوط به خدای تبارک و تعالی است یعنی تشریع پیامبر از روی هوا نبوده بلکه بواسطه قوه‌ای بوده که خداوند در او قرار داده‌است.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ نجم، 1 تا 4.

[2] □ «این آیه مطالب و روایات فراوانی دارد. یکی از مطالب ارتباط با مسئله ولایت است. در برخی تفاسیر وارد شده که «در اواخر عمر پیامبر از ایشان سوال شد که وصی و خلیفه شما کیست؟ در بعضی از نقل‌ها گفته شده پیامبر روز اول و دوم جواب ندادند ولی روز سوم فرمود فردا قبل طلوع فجر کوکبی از آسمان سقوط می‌کند و در زمین وارد می‌شود. خانه‌ای که این کوکب به آن وارد می‌شود متعلق به وصی و خلیفه من است. کوکب به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شد پس پیامبر فرمود هذا وصیی خلیفتی. ادامه آیه هم در مورد همین مطلب است که یعنی وقتی پیامبر فرمود کوکب در خانه هر کسی قرار گرفت وصی من است، عده‌ای از منافقین مانند عبدالله بن ابی گفتند پیامبر حرف اشتباه می‌زند و در مورد پسر عمّش دچار انحراف شده‌است یعنی از روی هوای نفس صحبت می‌کند. این آیه نازل شد و خدا فرمود رسول ما از روی هوا حرف نمی‌زند.» تفسیر الصافی، ج 5، ص: 84.

[3] □ نجم، 5.

[4] □ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 9، ص: 262.

[5] □ شوری، 51.